

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا

اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (نساء: ۳۲)

### آیا همه درجات بار ارزشی دارند؟

در سوره مبارکه بقره بحثی را به عنوان درجه مرد بر زن داشتیم که مرد بر زن به هر جهت یک درجه‌ای

دارد، که در آن جا فرمود: **وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ**

آن جا بحثی شروع شد و بحث‌هایی که در آیات مربوط به خودش بود. وارد آیه ۳۴ شدیم که آیه اصالتاً آیه

جنجال برانگیز قرآن است، در این جا هم، در آیه ۳۴ رسیدیم به:

**الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ**؛ رجال قوام هستند بر زنان که حالا خواهیم دید معانی آن چه هست.

**بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**؛ به واسطه تفضیلی که برخی بر برخی دارند. به هر جهت مردان، **قَوَّام** بر زنان

هستند. این جاها به هر جهت سؤالاتی مطرح می‌شود، و مطرح شد و تا حدی هم پاسخ داده شد که این **درجه**

یا فضیلتی که گفته می‌شود، باید به کل قرآن ارائه شود، تا کل قرآن در مورد این معنا تصمیم بگیرد که آیا

فضیلتی از **فضائل انسانی**، درجه‌ای از درجات الهی آیا مشروط بر مرد بودن است؟ و ممنوع به زن بودن است؟ یا

نه، بحث چیز دیگری است اصلاً!

این بود خلاصه‌ای که با توجه به آیات دیدیم، آیات سوره مبارکه زخرف به آیات دیگر؛ و این که ما یک

درجه و فضیلتی داریم که در قرآن گفته می‌شود و هیچ بار خاصی ندارد.

همین، به معنای برتری در یک ویژگی است اصلاً؛ یعنی به واسطه آن ویژگی؛ اگر گفتمان قرآن راجع به

درجات عندالله باشد و درجات عندالرب باشد و یا عباراتی مانند **دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا**؛ درجاتی که متصل به عمل

است، یعنی از سوی عمل در می‌آید، این درجاتی است که جنبه ارزشی دارد.

و اما درجه‌ای اگر گفته بشود که خالی از این معانی باشد، موارد استعمالی را با همدیگر دیدیم که دارد درجه گفته می‌شود، ولی هیچ بار ارزشی ندارد. به معنای برتری در یک ویژگی است، یک ویژگی بیشتر دارد. حالا سؤالاتی طرح شد، و پاسخ داده شد که چرا قرآن نبی بودن ویژگی مردان می‌داند؟

عرض شد که باید بحث نبی بودن را از دو حیث بحث کرد. یک موقع نبی بودن را از حیث کار اجرایی دارید می‌گیرید، یک بار هم به آن باطنش که می‌خواهد آن نبأ و پیام را بگیرد؛ یعنی به آن وجهه عنداللهی می‌خواهی بگیرید، در این وجهه عندالله هیچ فرقی ندارد. یعنی باطن این امر نبوت که ولایت است و ولی‌الله بودن است، باز دوباره این هم همین بحث را دارد؛ یعنی نه مشروط بر مرد بودن است، و نه زن بودن مانع برای آن است.

بله، خوب یک سری **پست اجرایی** و سمت اجرایی هست، این سمت اجرایی ارزشی ندارد. شما یک موقع نبوت را من حیث چه چیزی می‌گیرید؟ ببینید این تفکیک‌ها مهم است. شما نبوت را «من حیث انه نبی»، «من حیث انه ولی الله» این ارزش است. این ارزش را زن هم دارد، زن هم می‌تواند **ولی‌الله** بشود، ولی دارید می‌گویید که این نبی «من حیث انه **مدیر**»، این چیز ارزشمندی نیست! آن ملاک ارزش در خود متن قرآن، این تعریف می‌شود که **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ**، یا **خليفة‌اللهی**، یا ولی‌الله بودن، یا این چیزها دارد به‌عنوان ملاک‌های ارزش تلقی می‌شود.

حالا خارج از این بی‌ارزش است. بی‌ارزش به معنای این که بار ارزشی ندارد. حالا یک موقعی طبیعتاً وظیفه ممکن است اقتضا بکند که حتی زن بیاید بیرون! آن موقع دارد وظیفه‌اش را انجام می‌دهد. وقتی دارد وظیفه انجام می‌دهد، دارد در مسیر ولی‌الله بودن قدم برمی‌دارد. یک موقع ممکن است که وظیفه‌اش این باشد که بنشیند در خانه، گامی در جهت ولی‌الله بودن برمی‌دارد. آن جا دیگر وظیفه است!

### حضرت سکینه و فاطمه صغری در برابر یزید

شما ببینید امام حسین (ع) کاری کرده است خلاف عادت متشرع، خلاف عادت شرعی اصلاً، یعنی این که زن را در جبهه نبرد و این مسئولیت‌ها را از زن‌ها سلب کردن، این یک حقیقت اسلامی است که این‌ها را ارزش

نداند. برای همین بود که یک سری متشرعه؛ متشرعین می‌آمدند و به امام حسین می‌گفتند، و این حرف حقی است، این حرف درست است و جواب امام حسین هم درست است، یعنی هر دو آن‌ها درست است.

می‌گفتند که خوب تو خودت را می‌خواهی بدهی زیر تیغ، خودت را بده زیر تیغ؛ این‌ها را برای چه می‌بری؟ بالاخره مگر این چیزها از روی دوش زن برداشته نشده است؟ امام حسین هم در جواب چنین ماجرای نمی‌گفت که نه! می‌گفت که **إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَّأَيَا**؛ خداوند می‌خواهد این‌ها را اسیر ببیند. یعنی این‌ها قرار است در این مقطع تاریخی اسیر باشند و به اسارت بروند و پیام کربلا را با این اسیر بودنشان ببرند.

می‌بینید یک تابلویی که، در این تابلو نقش زن‌ها دارد به خوبی اجرا می‌شود به حکم یک وظیفه‌ای، آیا در هر جبهه‌ای، هر رزمی، زن‌ها را باید تا آن بیخ برد؟ شما ببینید، دخترهای امام حسین (ع) مینیاتوری کار شده‌اند در این تابلوی عظیم! شما فاطمه صغری را دارید که شخصیتاً یک آدم محدثی است، و دختر بزرگ امام حسین است که اگر فاطمه کبری نمی‌گویند به خاطر این است که با حضرت صدیقه (س) اشتباه نشود، فاطمه صغری، شخصیتاً محدث و عالم این چنینی! از آن طرف امام حسین (ع) دختر دیگری هم دارد به نام سُکینه - حالا اگر درستش را بخواهیم بگوییم - **سکینه خاتون**. ایشان یک شخصیتی دارند کاملاً ادبی. اصلاً انجمن ادبی دارد توی مدینه. در خانه‌شان در خانه امام حسین یا در خانه خانم‌ها انجمن ادبی تشکیل می‌دهد. یک چنین شخصیتی دارد، و از آن طرف وقتی حسن مثنی که پسر امام حسن مجتبی هستند و می‌روند خواستگاری که نسل سادات طباطبایی همه‌شان از حسن مثنی است؛ که می‌روند خواستگاری پیش امام حسین (ع) می‌گویند که خودت کسی را زیر نظر داری یا من بگوییم؟ می‌گوید که نه شما بگویید. می‌گویند که من می‌گویم فاطمه، به سه دلیل که مثلاً اولش هم اسم مادرم هست؛ یعنی یکی از دلیل‌های امام حسین این است که همه اسم مادرم است و این خودش یک چیزی است. دو این که خوشکل است. این هم معلوم است که برای ازدواج مهم است. سه این که مثلاً خیلی اهل عبادت و اهل چیز است. و اما ابنتی سُکینه؛ اما دخترم سکینه، **الغالبُ عَلَى خَالِهَا الْإِسْتِغْرَاقُ مَعَ اللَّهِ، فَلَا تَصْلُحُ لِرَجُلٍ**؛ این غلبه‌ای که بر حال و خلق او است استغراق مع الله است. اصلاً در فکر مرد جماعت نیست.

این به درد شوهر و شوهرداری نمی خورد. این اصلاً یک جا هم نشسته باشد مثلاً سر درس، این دارد با خداوند حال می کند!

همین این ویژگی حضرت سکینه، می بینید که در کربلا وقتی که شب عاشورا دیگر قضیه کاملاً مشخص شده است، و دیگر به امام حسین می گویند که داری می روی؟ این همه زن و بچه را چه کسی می خواهد در کربلا جمع کند؟ می گویند که یک کسانی هستند مثل این سکینه. که این اصلاً الاستغراق مع الله دارد. این اصلاً حواسش نیست که کربلا کسی دارد کشته می شود یا فلان و این حرفها، این در یک فکر و حال دیگری است. این مثلاً کسی نیست که دو نفر را جلویش بکشند مثلاً غش بکند. این مدلی نیست.

حالا همین حضرت سکینه را می بینید که توی بستر تاریخ وقتی که می آید، در آن لحظات شعر می گوید. در دربار عبیدالله و جلوی جمعیت، سر امام حسین علیه السلام را می آورند و او همین جوری شعر می گوید و خطابه می گوید و شعرهای قوی را؛ مثل یک تابلوی مینیاتوری انگار کار شده است. یک جریان خاص، یک جریان خاص برای همان جا حضرت فاطمه صغری را می بینید، عین تیپ علما، و یک محدث توانمند ایستاده و دارد حدیث نقل می کند: قالت ابی ابا عبدالله، که هر دو انگار یک couple قشنگی شدند توی آن ماجرا. حضرت زینب(س) هم که سر جای خودش! به هر جهت اقتضای زمانهها ممکن است تفاوتهایی ایجاد بکند، و این هیچ چیزی نیست، منتها این که صرفاً یک کار اجرایی را به عهده گرفتن، این هیچ فضیلت عنداللهی نیست.

### در تشخیص وظیفه اجتماعی زن تابع مرد نیست

و اما چیزهایی که فضیلت عنداللهی هست: خب «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز» یک چیزهایی فضیلت عنداللهی است و ما خانمهایمان را از آنها محروم می کنیم. فرض کنید مثل همین قال الصادق و قال الباقر که مگر فضیلت نیست؟ مگر اینها میراث انبیا نیست؟ ولی می گوییم که خانمها، دیگر لزومی ندارد، بگذارند برای آقایان و بعد در مورد تفسیر قرآن، که بالاخره آقایان بدانند کفایت می کند! در جلسات قبل هم

عرض شد، چیزی که در آیات قرآن می‌دیدید، این بود که در درک، در تشخیص دین، تشخیص وظیفه اجتماعی، هوش اجتماعی هیچ موقع زن تابع مردش نیست!

آیه‌های مباحث را که دیدید؟ بیعت زنان با پیغمبر، مستقلاً. این طوری نیست که زن در هوش اجتماعی، در درک فضا باید تابع مردش باشد. زن اصلاً تابع مرد نیست، زن تابع شوهرش است و فقط آن هم در یک بازه‌ای. نمی‌شود که به یک زن بگوییم که خانم ببخشید شما اعتقاداتتان چیست؟ بگوید که همین اعتقادات شوهرم است. اعتقادات شوهرتان چیست؟ بگوید: آن را دیگر من اطلاع ندارم ولی همین که اعتقادات ایشان است، همین اعتقادات را قبول دارم هرچه هست. اصلاً پذیرفته نیست! مثل این که من غذا نخوردم و بپرسند که شما چه غذایی خورده‌اید و من بگوییم که ایشان غذا خورده‌اند دیگر! من چرا غذا بخورم؟! خب او غذا خورده است، برای خودش خورده است!

### بحث ناب شرع و آداب متشرعین دو مقوله است

ما باید بحث ناب شرع را از عادات و آداب متشرعین آن را جدا کنیم.

یک موقع عادات متشرع بر امری قرار می‌گیرد. بسیاری از ناصحین در همین مشکوه خواهران به ما اعتراض کردند که، آقا اصلاً یعنی چه که خانم‌ها می‌آیند سواد علمی‌شان، فقهی‌شان و سواد تفسیری‌شان زیاد بشود ... خب اصلاً برای چه؟

این یکی از عادات متشرعه است! این چه ارتباطی دارد به دین؟

اگر تمام این آیات که می‌گوید **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ** (نساء: ۸۲)، خطابش مردان هست یا خطابش به تمام آدم‌ها است؟ تدبر در قرآن، تفکر در آیات، یاد گرفتن قرآن و قال الصادق و قال الباقر بالاخره برای مردان است یا برای آدم‌هاست؟ اگر برای آدم‌هاست، پس این عادات متشرعه را با آن فرهنگ ناب دین که با استخراج از قرآن بیرون می‌آید، این‌ها را نباید با هم قاطی بشود، برای همین است که ضرورت بررسی قرآنی در سر جای خودش محفوظ

است. این‌ها فضیلت است؛ یعنی کسی بالاخره به این فهم قرآن برسد، این برای خودش فضیلتی است و باید این عادات متشرعه عوض بشود.

## در حسرت فهم درست

من یک موقعی عرض کردم، آقای جوادی می‌فرمودند که شما چرا این **خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ** که جمله حضرت صدیقه است که بهتر است برای زن‌ها که مردها را نبینند و مردی هم آن‌ها را نبیند، که آهنگ این روایت یعنی این که اختلاط نکنند با همدیگر، ایشان می‌فرمودند که چرا این را این طوری برداشت می‌کنید که زن را بنشانید کنج خانه؟ چرا این را این جوری می‌فهمید؟ چرا این طور نمی‌فهمید که همه امورشان را خودشان رتق و فتق کنند؟ یعنی نیازهای علمی‌شان تا خودشان رتق و فتق کنند، یعنی این قدر عالم داشته باشند که احتیاجی به مرد نداشته باشند، این قدر پزشک داشته باشند که احتیاجی به پزشک مرد نداشته باشند، آن قدر در آن‌ها فقیه داشته باشند که احتیاج به فقیه نداشته باشند. آن قدر آدم متخلق و مشاور داشته باشند که احتیاجی به مردان نداشته باشند. چرا این‌ها را این طرفی نمی‌فهمید؟ چرا این را این‌وری می‌فهمید؟

آن موقع از بسیاری از فضایل **محروم کردن**، به اسم دین، این‌ها می‌شود آداب متشرع! این‌ها حرف شرع نیست. متشرعین یک چنین **سلیقه‌هایی** در برهه‌هایی از تاریخ داشته‌اند و دارند و این **ضرورت بازننگری** در هر آنچه که تا به حال بوده است.

مادر بودن یک استعداد است، این استعداد زن است که مادر بشود. کنار این استعداد، استعدادهای دیگری هم است که آن استعدادها هم برای خودش استعداد است. اگر این طوری بود، می‌دانید که اولین حوزه‌دار خانم‌ها همین حضرت فاطمه صغری بوده‌اند. اصلاً حوزه‌داری می‌کرده‌اند.

و پیشبرد این‌ها در امر دین، ما در خود قرآن ببینید که در قرآن آیاتش را با هم می‌بینیم، می‌بینید که چقدر نقش دارد مثلاً توی داستان حضرت موسی، مثلاً کل داستان را چند زن دارند می‌برند جلو. مادر موسی هست، خواهر موسی است، آسیه است... و می‌بینید که این داستان را این‌ها دارند حرکت می‌دهند. از این طرف در

داستان عیسی، حضرت مریم به عنوان نقش آفرین این داستان است. در داستان انبیاء ما کم نقش آفرین نداریم! این‌ها را در فهم این فرهنگ باید دقت کرد!

اگر یادتان باشد بحث حسد و حسرت را این‌جا بررسی کردیم که، دارد: **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ**؛ کسب آن‌ها خودشان برای خودشان و کسب این‌ها هم برای خودشان، زن اختیاردار مال خودش است و اموال او برای شوهرش نیست، مال او برای خودش است. این بیان رسمی قرآن است و در چند جا هست که تا به حال دیده‌ایم. زن اختیاردار مال خودش است. کار می‌کند، پولش برای خودش است. حالا این را بگذارید کنار بحث **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ**؛ آن‌جا یک حرف‌های دیگری است و باید تکمیل بشود حرف. کسب آن برای خودش است، کسب این هم برای خودش است. قرآن هم همین را می‌گوید که ارثش مال خودش است و کسی هم نمی‌تواند میراثش را از او بگیرد، و همه این چیزها.

یادتان هست که آن آیاتی که داشتیم قبلاً؟ که **وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ**؛ برای آن‌ها و به نفع اوست هر چقدر که به ضرر او است. کسی این‌جا، در دنیا این طوری خلق نشده است که فقط وظیفه داشته باشد و حق نداشته باشد. **وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ**؛ و برای او است همان قدر که بر عهده او است.

من یادداشت کرده بودم که از نهج‌البلاغه به عنوان یک سند گزنده‌ای است در بحث‌های دینی مطالبی بگویم که الان بحث قرآن را می‌بندیم تا یک مقداری در مورد نهج‌البلاغه صحبت کنم.

ما باید حواسمان باشد که این‌ها بیانات به عنوان امانت در دست ما است. یک دفعه می‌بینی یک نفر می‌رود یک جا، و شنیده است و خوب ماها بیشتر شنیده‌ایم، تا می‌رود یک جا می‌نشیند و می‌گوید که بله! امیرالمؤمنین هم به شما گفته است که -حالا توی دعوا- گفته که این زن‌ها عقلشان کم است! ببینید آدم خوب است حرف‌ها را بسته‌بندی کند و توی یک بسته‌های زیبایی و متناسب با روز این بسته‌بندی‌ها را استفاده کند، نه این که محتوا را متناسب با روز کند! الان این همه جنس دارند عرضه می‌کنند و روی صنعت بسته‌بندی‌اش دارند کار می‌کنند. حالا ما می‌خواهیم جنس عرضه بکنیم، توی این همه آیات و روایات می‌رویم آنی را از نهج‌البلاغه پیدا می‌کنیم که مثلاً **إِنَّ النِّسَاءَ هَمَّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْفَسَادُ فِيهِ**! کنار سباع که همهن ...

که نساء را در کنار سباع مثلاً گذاشته‌اند. از نهج‌البلاغه یک ویژگی را بیرون می‌آورند که بله گفته‌اند که این زن‌ها مثلاً چیز هستند، این جوری‌اند!

الان ما امانت دار این میراث هستیم. این الان یک بسته بندی خوبی می‌خواهد نه این که فکر کنیم که باید محتوا را دست بزنی! نه! محتوا را نباید دست بزنی بلکه در یک بسته‌بندی زیبا همان محتوا را ارائه بدهیم. این لازم می‌آید؛ چون که نهج‌البلاغه به عنوان کتاب در حقیقت اخ القرآن است و کنار قرآن است و برادر قرآن است و از آن خیلی استفاده می‌شود، من یک مقدار کمی راجع به نهج‌البلاغه می‌خواهم صحبت کنم در این فرصتی که داریم.

در کتاب شریف نهج‌البلاغه، می‌خواهم برسم به این بحث زن و یک فضای کلی را راجع به زن ببینیم که چه کار دارد می‌کند حضرت امیر.

کتاب شریف نهج‌البلاغه که اثر سیدرضی است، (به خیلی چیزها باید دقت کرد) که بیانات امیرالمؤمنین با جمع‌آوری کرده است، این ظاهر اولی است که همه‌ی ما می‌دانیم. کتاب شریف نهج‌البلاغه ویژگی‌ای دارد که باید این ویژگی‌ها توضیح داده شود.

### ضرورت فهم متون در زمان و فضای خودش

حواستان باشد که هر متنی متعلق به زمان خودش است. یعنی چه متعلق به زمان خودش است؟ یعنی به این صورت نیست که بتوانید خارج از آن زمان و خارج از آن فضا این متن را بفهمید. شما الان حساب کنید، به شما می‌گویند که طرف چپی است؛ خب چه زمانی این حرف را می‌زنند؟ سال ۵۴؟ بعد از انقلاب؟ قبل از دوم خرداد؟ بعد از دوم خرداد؟ معنی همه‌اش فرق دارد! می‌خواهم یک مقدار شما را توی باغ بیاورم! وقتی قبل از انقلاب می‌گویند که طرف چپی است یعنی چپ کمونیست است؛ اصلاً یک معنی دیگری است. وقتی بعد از انقلاب می‌آید یک گرایش دیگری است، قبل از دوم خرداد یک چیز دیگری است؛ بعد از دوم خرداد یک چیز دیگری است!



(نه اگر این دمو باشد باید خیلی دیگر این دمویش عوض شده باشد!) از آن چپ کمونیست تا این خیلی فرق است. ببینید پس شما یک واژه را که می‌شنوید، این واژه به همین راحتی نیست که ما برخورد می‌کنیم و بگوییم که، خب مثلاً الان این حرف را ما داریم. حرف‌های امام باید در **بستر تاریخی** خودش دیده بشود. حرف‌های امیرالمؤمنین هم همین طوری است. حرف‌های امیرالمؤمنین هم همین طوری است. الان من یک مقدار با هم می‌رویم و می‌آییم توی فضا! ببینیم که چه مدلی است.

## شخصیت سید رضی و سبک کار او

اولاً به نکاتی باید دقت کرد!

۱- شخصیت خود سید رضی به عنوان جمع‌آوری کننده. این‌ها که تمام جملات امیرالمؤمنین نیست! ببینید، من اگر فرض بفرمایید که بخواهم بروم در آثار امام در صحیفه نور شخصیت خود من، مؤثر است در این گشت و گذار و جمع‌آوری، و گزینش و یکجا کردن. این خود شخصیت من مؤثر است. چون که نهج‌البلاغه یک کتاب گزینش شده است.

شخصیت سید رضی هم می‌دانید که نزدیک غیبت صغری است. سید رضی در سال‌های مثلاً حدود ۳۶۰ به دنیا آمده است، شما حساب کنید که ۳۲۹ چه زمانی است! نزدیک اتمام غیبت صغری است. غیبت کبری که الان است! نزدیک ابتدای غیبت کبری بوده‌اند، انتهای غیبت صغری.

یعنی بعد از غیبت صغری با فاصله کمی از اتمام غیبت صغری، سیدرضی ظهور می‌کند و برادرش سید مرتضی و این هم‌زمان است به لحاظ تاریخی با ظهور تقریباً سومین دوره خلفای عباسی. که حول و حوش فاصله بین ۳۳۰ تا ۴۴۰ و خرده‌ای؛ در این نزدیک به ۱۰۰ سال، دوره سوم خلفای عباسی است که به جهت ویژگی، دوره اقتدار وزرای شیعی مذهب آل‌بویه است. یعنی مذهب آل‌بویه در این دوره از **ضعف خلفای عباسی** یک سری استفاده کرده است. ما یک سری وزرای شیعه داریم در این دوره که خیلی هم مقتدر هستند این آدم‌ها.

سیدرضی در این زمان به دنیا می‌آید. سیدرضی از خانواده‌ای متولد می‌شود که یکی که سید است، خب این خودش خیلی مهم است. الان خیلی سید زیاد است و سید بودن چندان مهم نیست در بحث احترام. شما بیابید نزدیک عصر امام این‌ها کسانی بودند که فرزندان امام هستند و این‌ها هستند گروه بوده‌اند، **گروه نقیب‌ها**، یعنی گروه سادات و گروه سادات کسانی بودند که خودشان، خودشان را اداره می‌کردند، به خصوص در این دوره خود سیدرضی هم پدر بسیار معتبری دارد و پدر ایشان تمام مسئولیت خودش را به عنوان رئیس الحاج می‌سپارد به سیدرضی ۲۱ ساله! سیدرضی یک عالم ادیب با سن و سال کم، ولی مقتدر است.

یک چنین شخصیتی را شما حساب کنید که داعیه حکومت هم دارد؛ یعنی **ادعای حکومت** هم دارد، به دلیل همان ادعایی که اساساً اهل بیت برای حکومت داشته‌اند و او خودش را فرزند اهل بیت می‌داند و ادعای حکومت دارد. که حتی یک موقعی این القادر بالله به او می‌گوید که از محاسنت بوی خلافت استشمام می‌کنی؟ می‌گوید که بوی نبوت استشمام می‌کنم! برای همین هم است که در ۴۵ سالگی به طرز مشکوکی می‌میرد، که می‌گویند می‌میرد ولی سیدرضی شهید می‌شود که سید مرتضی اصلاً برای تشییع جنازه نمی‌آید به علامت اعتراض. که اعتراض می‌کند و بست می‌نشیند در حرم احتمالاً سامرا، آن جا بست می‌نشیند که مثلاً معترض است.

سید رضی به هر جهت یک شخصیت این‌طوری است و در آن سن کم **نقیب النقباء** است؛ یعنی رئیس این سادات هم است، ادعای حکومت هم دارد، و چه هم است ... خب! می‌خواهد عملاً با گردآوری چیزی به نام نهج البلاغه، سیاست نامه‌ای و خط فکر سیاسی خودش را مشخص کند. عملاً یک **اساسنامه سیاسی** دارد می‌نویسد. برای این کار یک حرکت حدیثی می‌کند که هم جالب است در نوع خودش و هم به جهت فهم مخیل است. یک حرکتی که دو طرف دارد؛ یک کاری می‌کند که کتاب شریف نهج البلاغه اولاً نهج البلاغه و الفصاحه والحکم و المواعظ والعرفان و هر چیز که شما بگویید، این می‌شود نهج همه چیزها؛ یعنی نهج البلاغه یک عنوان صرفاً انحرافی است برای این کتاب که اگر کسی آن را نخوانده باشد فکر می‌کند کتاب شعر است، اما معارف توحیدی راجع به نبوت و راجع به امام گذشته و تاریخ و بحث‌های قرآنی و بحث‌های سیاسی و ... با قوت تمام در این کتاب وارد می‌کند.

## انواع کتب حدیث

این یک بعد کار نهج البلاغه است که خیلی خوب و قوی می‌کند پدیده نهج البلاغه را، بعد دیگری که این بعد مخل می‌شود، تقطیع‌هایی است که می‌کند. که حالا با این حرف بعداً کار داریم، یعنی ما چند جور کتاب حدیثی داریم:

۱- احادیثی که با یک نگرش موضوعی؛ مثلاً مثل کتاب شریف وسائل الشیعه که با یک نگرش فقهی می‌آید و آن بخش فقهی احادیث را جدا می‌کند و این بخش فقهی را کامل می‌آورد.

۲- یک دسته از کتب احادیث هم هستند که حدیث را از بدو تا ختمش می‌آورد، مثلاً بحار اینطوری است، کافی خیلی وقت‌ها این طور است، خود مستدرک نویسی؛ یعنی دانش نامه‌نویسی این طوری است، مباحث را کامل می‌آورد.

۳- یک مدل سومی هم است که یک اشتباه عجیب و غریب است که سید رضی انجام می‌دهد و آن این است که احادیث را تقطیع می‌کند و هیچ ردپایی از این تقطیع به جا نمی‌گذارد. قرائن آن هم خیلی وقت‌ها حذف می‌شود. یک خطبه است و یک دفعه می‌بینی که این یک خطبه که یک جایی خوانده شده است، اما در خطبه ۱۳ و ۱۴ نهج البلاغه و خطبه ۸۰ نهج البلاغه آمده حالا تا این را چه کسی بفهمد؟ یعنی باید گشت دنبال این که این‌ها کاملشان کجا است؟ به دلیل این که سید رضی یک چنین تقطیع‌هایی کرده است، حالا چرا این کار را کرده؟ بعضی وقت‌ها رد پا گذاشته است. خطبه‌هایی توی نهج البلاغه می‌بینید که وسط خطبه می‌نویسد: «منها»؛ یعنی از جمله‌ی این خطبه؛ معلوم است که قطع کرده است. باز یک مقداری می‌رود جلو می‌رود و خطبه را قطع می‌کند و می‌گوید: «منها»، باز یک مقدار می‌رود جلو می‌گوید: «منها». این‌ها از آن جاهایی است که باز ردپا گذاشته است، ولی بعضی چیزها هست که اصلاً معلوم نیست چرا چنین کاری کرده است. و صرفاً هم قضیه بلاغتش نیست. این جوری هم نیست که ادبی باشد. همه آن یک موضوع بوده است و

برداشته است، حالا چه فکری کرده است حالا می‌شود که احتمال‌هایی داد، ولی نمی‌توان مطمئناً گفت که چه اتفاقی افتاده است که چنین کاری کرده است.

سؤال: چون اسم نهج‌البلاغه را خود سیدرضی گذاشته است، شاید این کارش برای بلاغت بوده است.

جواب: انصافاً برای بلاغت نبوده است، چون که بسیاری از خطبه‌های بلیغ وجود دارد در کلام امیرالمؤمنین که نهج‌البلاغه آن را نمی‌آورد. خطبه‌های داریم ما از امیرالمؤمنین، من دارم همین خطبه را، که بدون نقطه است. خطبه‌ای داریم که بدون الف است، یعنی در دم‌ها! یعنی دردم آنجا گفته است که، کسی گفته است که کدام حرف است که در همه کلمات به کار می‌رود که اگر کسی بخواهد حرف بزند؛ همه گفتند که الف است دیگر! همان‌جا درجا یک خطبه حکیمانه بدون الف گفته است امیرالمؤمنین! نه این که تعلق تعلق تعلق! صدای پای اسب!!

این که چیزی نیست که! این هم الف ندارد! نه! یک خطبه سرشار از حکمت و معرفت بدون الف. این را همان‌جا درجا گفته است. این‌ها جنبه‌های بلاغتش خیلی قوی است، ولی در نهج‌البلاغه نیست. نمی‌شود با ضرس قاطع گفت که چه فکری کرده است! من حتی گاهی از اوقات گشته‌ام در کتب مثلاً اول و آخر یک روایت که الان قصارش را پیدا کرده‌ام، به آقای امجد نشان داده‌ام و آقای امجد مثلاً می‌گفت: این جوری خطبه اصلاً یک معنای دیگری می‌دهد. راست هم می‌گوید. یعنی قرائنی را که حذف کرده است، باعث شده است که معنی آن عوض شود.

اصلاً من نمی‌خواهم بگویم که نهج‌البلاغه نخوانید! انصافاً نهج‌البلاغه حتماً بخوانید و یک جمله از آقای مرعشی هست که خیلی جالب است. می‌گوید: علی مرد است.

این جمله خیلی جمله است. علی مرد است. یعنی شما وقتی که نهج‌البلاغه را می‌خوانید احساس می‌کنید که با یک مرد طرف هستید. یعنی با یک آدم لوطی مرد عارف و جنگاور... با یک آدم این‌طوری طرف هستید. واقعاً علی مرد است. و مرد می‌کند هر کسی را که نهج‌البلاغه بخواند.

واقعاً مرد می‌شود؛ یعنی اصلاً روحیات خاصی را پیدا می‌کند. نهج‌البلاغه این مدلی است. و واقعاً با نهج‌البلاغه می‌شود که مسلمان شد، ولی به هر جهت این کتاب ایرادهایی مربوط به خودش هم دارد. پس:

۱- شخصیت خود سیدرضی به عنوان گردآورنده و این کاری که کرده است.

۲- شخصیت و خلیات خود امیر المؤمنین.

که در نهج‌البلاغه ظهور کرده است. ببینید هر کسی یک خُلُقی دارد، نمی‌شود گفت که الان چه کسی بهتر است؟ مثلاً خُلُق بعضی‌ها برون‌گرا است و بعضی‌ها درون‌گرا. شما می‌خواهید بگویید که برون‌گراها بهتر از درون‌گراها هستند؟ درون‌گراها بهتر از برون‌گراها هستند؟ اصلاً این طوری نیست!

بعضی‌علما هستند که درون‌گرا هستند، یعنی خیلی اهل تحقیق و مطالعه، مثل آشیخ عزیز الله عطاردی حفظه الله، که همه‌اش در کتابخانه‌ها مشغول فیش برداری بوده است. این یک شخصیت است. یک شخصیت هم شخصیت برون‌گرا است، می‌بینید دو قدم که حرکت می‌کند تا آدم را با خودش حرکت می‌دهد و می‌برد که با او حرکت کنند. یک شخصیتی این مدلی است؛ مثل حاج آقای امجد که این مدلی است. امام(ره) این مدلی بوده‌اند. بعضی‌ها یک حالت ترکیبی‌ای دارند. نمی‌شود گفت که به جهت خُلُقی چه کسی بهتر است؟ یکی هست که خُلُقش این طوری بسته شده است. حالا ممکن است که دو تا برادر به جهت روحیات با هم متفاوت باشند.

### طبع خاص امیر المؤمنین

خُلُق خود حضرت علی(ع) با خلق بقیه اهل بیت فرق دارد. یعنی شما نگاه بکنید امیرالمؤمنین علیه‌السلام، حالا غیر از شأن رهبری که آن نکته سومی است که می‌خواهم عرض بکنم، به جهت خُلُقی. مثلاً شما نگاه بکنید وقتی پیغمبر یا امام صادق علیه‌السلام مثلاً می‌خواهند راجع به چیزی حرف بزنند که مثلاً بگویند دنیا چیز بدی است، می‌گویند که **حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ**. این مدل صحبت می‌کنند، با این سبک. رأس هر بدی‌ای که خیلی بد است مثلاً این جور.

شما همین را وقتی که دست امیرالمؤمنین می‌دهید یکدفعه درمی‌آید که **وَاللَّهِ لِدُنْيَاكُمْ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خَنْزِيرٍ فِي يَدِ الْمَجْرُومِ**؛ والله دنیای شما پست‌تر از یک استخوان خوک در دست‌های یک آدم جذامی است. طبع امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تذکر خیلی تلخ است کلاً. ببینید این بسیار نکته مهمی است، این از آن چیزهایی است که یادگاری از من به شما. این را دارم به عنوان یادگاری می‌گویم. این حرف را ممکن است خیلی جاها نشنوید. طبع امیرالمؤمنین علیه‌السلام تلخ است در تذکر.

**أَهْوَنُ عَيْنِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ**؛ دنیا از آب بینی بز نزد من پست‌تر است. این ترکیب، این فرمت از تذکر را اصلاً از اهل بیت دیگر سراغ ندارید. اصلاً هیچ کدام از اهل بیت این را ندارند.

یا بخواهد به یک نفر تذکر بدهد؛ تذکرات به نفر. می‌خواهد تذکر به نفر بدهد؛ نامه می‌نویسد به منذر ابن جارود عبدی که شنیدم که خلاصه بالا کشیده‌ای! **وَلَنْ بَلَّغَنِي مَا عَنكَ حَقًّا لَجَمَلِ أَهْلِكَ وَشِسْعِ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ**؛ اگر این حرف درست باشد، شتر در خانه‌ات و بند کفشت از تو بهتر است! تذکر به یک آدم!

کمیل را می‌گذارد حاکم حیط؛ همین کمیل بن زیاد نخعی یادگاری دعای کمیل. این را می‌گذارد حاکم حیط، گند می‌زند آن‌جا. نمی‌گوید که کمیل جان، عزیزم! بالاخره این چه وضعیتی است که شما به بار آورده‌ای؟ اصلاً این جور نیست، کمیل است، جزو اصحاب سر است، ولی شروع می‌کند و می‌گوید که **غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ وَ لَا مَهْيَبِ الْجَانِبِ وَلَا سَادٍ تُغْرَهُ وَلَا كَاسِرٍ لِعَدُوِّ شَوْكَةً وَلَا مُغْنٍ عَنِ أَهْلِ مِصْرِهِ وَلَا مُجْزٍ عَنِ أَمِيرِهِ**؛ تو به چه دردی می‌خوری اصلاً؟ اصلاً تو به درد نمی‌خوری! نه هیبتی داشت که هیبتت بقیه را بشکند، نه به درد مردم خودت خوردی و نه به درد من امیر خوردی... تو به هیچ دردی نمی‌خوری!

این جور نیست. یعنی طبع امیرالمؤمنین علیه‌السلام این مدلی است. یک موقع هست که مثلاً وسط سخنرانی ایشان یکی بلند می‌شود و حرف می‌زند، وسطش یک منافقی؛ حضرت نمی‌گوید که خواهش می‌کنم که لطفاً بفرمایید، این جور نیست. **أَسْكُتُ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمَ**؛ خفه شو، بشین کچل! این جور. اما چون که مترجم‌ها این طبع را نگرفته‌اند مثلاً در ترجمه است که مثلاً بفرما بنشین ای کسی که موهای جلوی سرت ریخته است به مقدار زیادی و قابل توجهی! این نیست!

دقیقاً با همان اقتدار و تلخی یکدفعه می بینید که طرف را ناک اوت می کند همان وسط! این به جهت خلقی یک مقداری، این ... یک موقع هم می بینید که به مناسبت طرف را در عمق احساس فرومی برد. به یک مناسبت؛ یعنی یک نفر را که، یعنی خیلی بازی می کند با لفظ. یعنی امیر بیان است، خودش می گوید که من امیر بیان هستم. آن نامه ای که لابد دیدید که به عثمان ابن حنیف زده است؛ که می گوید که شنیده ام که کسی از اهل بصره تو را دعوت کرده است، **إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلِهِمْ مَجْفُوٌّ وَ غَنِيَّتُهُمْ مَدْعُوٌّ**<sup>۴</sup> که گرسنه ها نبوده اند، و این سیرها بوده اند و این غنی ها بوده اند؛ سر سفره ای نشستی که این طوری بوده است. **وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَيَّ طَعَامًا!** فکر نمی کردم که این کار را بکنی. اصلاً به قدری این خطبه به جهت احساسی، کوبنده است!

**أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛** هر مأمومی یک امامی دارد. **أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ ذُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ؛** امام تو این طوری نیست، یعنی به جهت احساسی خرد می کند طرف را در خودش، این جا مثلاً این مدلی صحبت نمی کند.

اصلاً واقعاً **امیر بیان** است! یعنی در یک جا می زند طرف را لت و پار می کند که باید بکند. یک جا به مناسبتی که حالا صلاح دید خود حضرت است، می بینید که در عمق احساسات خودش طرف را می شکند. اصلاً گاهی اوقات این طوری است **مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَيَّ طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلِهِمْ مَجْفُوٌّ وَ غَنِيَّتُهُمْ مَدْعُوٌّ؛** فکر نمی کردم که تو این کار را بکنی. اصلاً من خودم هر وقت یاد این نامه عثمان می افتم خیلی برای خودم **کوبنده** است.

و می فرماید که هر کسی یک امامی دارد، بابا امام تو من هستم. امام تو من هستم. این جور برخوردهای امیرالمؤمنین؛ لذا برخوردها در نوع خودش در مایه تذکر وقتی می رود، **برخورد سنگین** است. این به جهت خلقی خود امیرالمؤمنین است.

سؤال: درست است، ولی بحث مقتضیات زمان نیز در آن مؤثر است. این طور نیست؟ این ها که می گوئید بحث حکومتی است و بحث حکومت بوده است این خطبه هایی که می گوئید، و اکثر چیزهایی که از ائمه مانده است چون بحث تقیه بوده است و روایات اکثراً تربیتی است؛ یعنی ما دوران تقیه حضرت علی را در نظر نگرفتیم.

پاسخ: بله، ببینید این حرف شما درست است ولی این حرف من هم درست است، اتفاقاً از موارد بعدی که می‌خواستم بگویم همین است که چیزهای دیگری هم وجود دارد ولی خب شما نگاه نکنید، در این تفاوت خلق که می‌خواهم بگویم؛ شما کلمات پیغمبر را در این مورد نگاه نکنید و کلمات امیرالمؤمنین را. به هر جهت این دو نفر هر دو حکومت دستشان بوده است، ولی اصلاً پیامبر در این مایه صحبت نمی‌کند. جان‌مایه کلام این مدلی نیست. شما این حالت زندگی را و این که طبع آدم را تلخ می‌کند، یک مقداری در نهج البلاغه زیاد می‌بینید. من می‌خواهم از این استفاده کنم.

موقعیت خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عنوان رهبر جامعه؛ یعنی رهبریت جامعه خودش، تأثیر گذاشته است در نوع بیان امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین وقتی که می‌خواهد اخلاق هم بگوید، اگر بخواهید شبیه‌سازی کنید؛ مثلاً حساب کنید که آقای خامنه‌ای بخواهد اخلاق بگوید. این اخلاق گفتن آقای خامنه‌ای کلاً مثلاً با ملا مهدی نراقی، با این جور اخلاق گفتن‌ها؛ با اخلاق گفتن مثلاً آقای دستغیب، این دوتا اصلاً دو نوع اخلاق است. انگار که با دو فرمت از اخلاق شما مواجه هستید.

یک اخلاق ممکن است که اخلاق صوفی مدارانه باشد، دعوت به سکوت زیاد، مراقبت نفس، اعتزال، به گوشه‌ای خزیدن و... و این چیزها. این اخلاقی است که در جامع السعاده و معراج السعاده از این تیپ اخلاق سخن گفته‌اند، ولی هیچ موقع مثلاً از آقای خامنه‌ای یک چنین چیزی اصلاً دیده‌اید؟ مثلاً بحث اخلاقی بخواهد بکند بگوید که مثلاً آقا اعزال بگزینید، بلکه پای مؤمنین که می‌آید می‌گوید: مؤمنین توی صحنه بیایند و می‌بینید که همه را دارد می‌کشد وسط صحنه؛ یعنی مدل اخلاقی اصلاً فرق دارد. یک اخلاقی در متن اجتماع است، و کاملاً با زد و خوردها ربط دارد. از این طرف حواستان باشد که به تکنولوژی و فناوری نمی‌دانم روز، اسلام از این مایه عقب نماند و از آن طرف هم حواش به حوزه‌ها و فلان...

سیمت رهبری **اقتضانات** خاص خودش را دارد. شما آقای خامنه‌ای را نگاه کنید، کسی را اصلاً دیده‌اید که نگران هند باشد؟ می‌بینید که این جزو دغدغه‌های خود رهبر قرار می‌گیرد که الان شیعیان هند چگونه هستند! ولی الان کدام عالم اخلاق است که ببینید که جزء دغدغه‌هایش این باشد که الان هند مثلاً چه خبر است.



## اخلاق قرآنی اخلاق مجاهدانه است

و من عرض بکنم اخلاق قرآن چنین اخلاقی است. آن اخلاق اعتزالی نیست. این اخلاق صوفی مدارانه‌ای که مصححاتی از روایات و قرآن پیدا کرده است، ولی اخلاق قرآنی نیست. اخلاق قرآنی **مجاهدت مؤمنانه** است، مؤمن مجاهد در وسط صحنه است. نه یک مؤمن گوشه‌گیر گوشه‌نشین که مشغول اوراد و اذکار مرتب خودش است که یادش نرود که چند تا ذکر باید می‌گفته است!

گرچه این مایه‌ها هست توی اخلاق، شما دعوت به نماز شب، فلان و همه چیزها... ولی ببینید آن نگاه، اصلاً نگاه آدم عوض می‌شود. شما ببینید این جور کتاب‌های اخلاقی را بخوانید که کتاب‌های رسمی اخلاقی مثل *معراج السعاده*، فکر می‌کنید که چه می‌دانم تنها در این دنیا باید بروم در یک گوشه‌ای چه می‌دانم عبادتم را بکنم و خیلی از اوقات اخلاقی که ترویج می‌شود این جور اخلاق است. و عرفانی که ترویج می‌شود همین جور عرفان است. و حال آن که عرفان قرآنی می‌بینید که سبک و سیاقش اصلاً متفاوت با این جور عرفان‌ها هست! می‌گوید: تو اگر مؤمن مجاهد باشی، و مجاهدانه وارد بشوی، این‌جوری هستی که جان خودت را وسط گذاشته‌ای و معامله داری می‌کنی و.. و همه این حرف‌ها. و خدا از تو می‌خرد. این یک فرم دیگری است. شخصیت خود امیرالمؤمنین به جهت رهبری هم، شخصیتی است که اقتضا دارد به نقاط مختلف و دغدغه‌های اجتماع بپردازد. مثل این که فرض بفرمایید آقای خامنه‌ای بخواد اخلاق بگوید.

دیدید که اخلاق گفتن آقای خامنه‌ای یک‌جوری برای پیشبرد اسلام است، برای دفع فتنه است، یا مثلاً آب اسراف نکنید. ببینید؛ یعنی اخلاق هم یک اخلاقی می‌گویند که بحث خود مشکل مملکت، الان آب است، می‌بینید این در یک توصیه به تقوا، در عید فطر سال پیش نمی‌دانم یادتان هست یا نه توصیه به تقوا این بود که آقا آب اسراف نکنید؛ یعنی اخلاق‌های جهت‌دار برای مثلاً نگاه طبیعی که رهبر به مملکت خودش دارد و باید فتنه‌ها و مشکلات و معضلات آن جامعه را مرتفع کند. این هم یک نکته مهمی است که با آن کار داریم و نکته چهارم نکته شرایط زمانه است.

شرایط زمانه: اصلاً خارج از بحث رهبری و خُلق امیرالمؤمنین و گردآوری سیدرضی، شرایط زمانه. شرایط زمانه و معضلات زمانه و جامعه؛ امیرالمؤمنین در چه زمانی آمده است؟ بعد از سه تا از خلفایی آمده است که بدعت‌گذار و بعد از خلیفه سومی آمده است که آن خلیفه سوم، کسی است که بچه پول‌دار است، حالا به جهت شخصیتی.

### مدافعان حق غالباً از طبقات پایین جامعه هستند

خوشتان می‌آید یا خوشتان نمی‌آید، غالباً بچه پول‌دار بودن یک مشکل است خودش. یعنی ببینید این توصیه‌ای که امام کردند در صحیفه نور که من دوست دارم یک موقعی آدم بنشیند منطقه‌بندی کند تهران را و یک چیزی در بیاورد به عنوان پروژه تحقیقاتی. جالب است. می‌گویند وکلایی مجلسی انتخاب بکنید که مدافعان اسلام و انقلاب باشند که غالباً از طبقه متوسطین و محرومین هستند.

مدافعان اسلام از طبقه متوسطین و محرومین هستند غالباً. کلاً بچه پول‌داری یک معضل است خودش! یعنی یک معضلی است که طرف باید با آن بالاخره یک جوری سر بکند. شما نگاه بکنید، بدون هیچ تعارف و بدون هیچ مجامله، شما بالای شهر تهران نگاه بکنید، پایین شهر تهران نگاه بکنید. بالای شهر تهران اسم شهید ندارند و می‌شود نیلوفر و زهره و بهستان و مهستان و زنبق و سوسن و سنبل و این چیزها!

پایین شهر تهران را که نگاه بکنید در هر یک کوچه می‌بینید که چهارتا شهید داده‌اند. اصلاً من یادم است از توی محله مولوی و این‌ها... این‌ها مانده بودند که اسم چه کسی را بگذارند، با هم تعارف می‌کردند این خانواده به آن خانواده. مثلاً با هم تعارف می‌کردند که اسم فرزند شما باشد، نه خواهش می‌کنم مال شما باشد! در این‌جا تبدیل می‌شود به نیلوفر و زهره و زنبق و سوسن و سنبل و ممبل و این جور چیزها...!

این پروژه برای خودم به لحاظ تحقیقاتی جالب است. یک موقع خانه‌های وکلای مجلس را بیاییم از روی نقشه پیدا بکنیم و یک مرکزیت بگیریم و ببینیم که ما به این توصیه امام خمینی عمل کرده‌ایم یا عمل نکرده‌ایم؟ قطعاً عمل نکرده‌ایم! بلاشک، قهراً!

قهرماً عمل نکرده‌ایم. خود مجلس را آوردند پایین شهر که دیگر مشکل حل بشود!

ببینید، این یک بحث جدی است سر جای خودش، چه خوشتان بیاید از این حرف، یا نه! ببینید کسانی که بچه پول دار هستند باید مشکل خودشان را یک طوری حل بکنند در این داستان. مثل سید حسن کریمیان بروند بشوند و مثل شهید حلاجی بشوند و این‌ها ... که با خودشان یک فرم دیگری عمل بکنند. ولی غالباً کسانی که بخواهند **مدافعان اسلام** قرار بگیرند در این طبقات قرار می‌گیرند. در آن طبقات نیستند، غالباً در آن طبقات نیستند. بیشترین خدمات را هم این بالای شهر تهران دارد می‌گیرد و کمترین خدمات را هم پایین شهر تهران دارد می‌گیرد؛ یعنی این‌جا اشغال نمی‌گذارند روی زمین بیفتد، بیفتد چهارتا سپور برمی‌دارند. نه فکر کنید که تهران این طوری هست، قم هم همین طوری است. شما قم بروید در محله سالاریه قم، محله مراجع و بزرگان فلان و پول دارها و این‌ها. بروید در محله سالاریه قم، ببینید یک اشغال می‌تواند روی زمین باشد. بعد بروید در محله آذر قم، خیابان آذر؛ در قم. ببینید کسی از آن‌جا اشغال برمی‌دارد؟

و حال این‌که سر در هر دخمه محله‌ی آذر بکنید، لااقل پنج شهید داده‌اند.

این طبع روزگار است، طبع روزگار است.

همین حرفی است که قرآن می‌گوید. که **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ**؛ اگر عباد بسط رزق پیدا

بکنند، ستم در زمین می‌کنند. که این جزء قواعد اجتماعی است که با همان کلمه غالباً است.

عثمان به جهت شخصیتی که کلاً بچه پول دار است و شیخی است برای خودش و چه است، این می‌آید و

نظام‌های اقتصادی را یک جور دیگری عوض می‌کند. حالا نظام‌های اقتصادی از زمان ابوبکر و عمر کلید می‌خورد

عوض شدنش، ولی در زمان عثمان به اوج خودش می‌رسد و طبقه‌بندی‌های سیاسی کردن و این‌ها بیشتر

می‌گیرند از بیت‌المال و آن‌ها کمتر می‌گیرند از بیت‌المال، این‌ها این طوری، پاداش‌های خیلی خردی به افراد

دادن، که خیلی وقت‌ها به طبع سرمایه‌داری جور درمی‌آید، اصلاً آن‌طور پاداش دادن و آن جور تحویل گرفتن،

این مدلی.

می‌ببینید که به هر جهت عثمان جامعه را سالیان درازی با این طبع خو می‌دهد.

حالا یک امیر المؤمنین می‌آید که می‌خواهد همه بدعت‌ها را برگرداند، از جمله این چیزها. ببینید با چه سختی‌ای رو به رو است که بخواهد حالا این‌ها را صاف و صوف بکند، درستشان بکند در مسئله بدعت‌ها! و از جمله در مسئله نظام‌های اقتصادی که یک دنیاگرایی در میان مسئولین درست می‌شود، چنان دنیاگرایی‌ای را درست می‌کنند که می‌بینید اگر امیرالمؤمنین چهار نعل دارد با اسبش می‌دود در میدان نفی دنیا و مذمت دنیا، به خاطر این موقعیت تاریخی است که هست.

### شخصیت ویژه عایشه و برخورد امیر المؤمنین

به یک نکته‌ای که باید در کنار این نکته توجه کرد، یک شخصیت بسیار برجسته در این تاریخ وجود دارد به نام عایشه. این شخصیت فوق‌العاده است. فوق‌العاده است، هم منسوب به بیت پیغمبر است، منسوب به بیت خلفا است، درست است که حفصه هم همین جوری است، دختر عمر. که هم دختر خلیفه است، و هم همسر رسول‌الله است؛ ولی شخصیت عایشه جوری است که بسیار تیز است، زبان خیلی خوبی دارد، و بسیار آدم رهبری است خودش به جهت شخصیتی. یعنی شخصیتاً ویژگی خودش رهبر است.

عایشه؛ این‌ها همه که می‌گویم مهم است در چیزهایی که می‌خواهم بخوانم اگر وقت شد.

عایشه به قدری نافذ است در جامعه، و به قدری آرسلوپن است این شخصیت، بازیگر تمام عیار است. که مثلاً با دو تا پیراهن بساط دو تا خلیفه را به هم می‌زند! با دو تا پیراهن! با عثمان وقتی که بد می‌شود در اواخر، پیراهن پیغمبر را برمی‌دارد و نصب می‌کند جلوی خانه‌اش؛ و فریاد برمی‌دارد که «هَذَا ثَوْبُ رَسُولِ اللَّهِ، لَمْ يَبْلَعْهُ عِثْمَانُ قَدْ أَهْلَى سُنَّتَهُ»؛ جامعه را با پیراهن پیغمبر به هم می‌ریزد. می‌گوید که هنوز پیراهن پیامبر نپوسیده است ولی سنتش را این عثمان بی‌پدر پوساند. این عثمان گفتار! ببینید این اصطلاح سازی، یعنی وضع اصطلاح سازی. نعتل، به او نعتل می‌گویند! ببینید، به ولی امر مسلمین، به خلیفه و به حاکم؛ به هر جهت بر حسب ظاهر این خلیفه مسلمین است الان، می‌گوید گفتار و اصطلاح سازی می‌کند و کسی هم نمی‌تواند جلوی او را بگیرد؛ یعنی این قدر شاخص است. و زبان برنده‌ای دارد.

این آدم این جوری است. به این تعبیر نعل هم که حتی آخر فتوای عایشه که «اقتلوا نَعْلَ قَتَلَ اللهُ نَعْلًا!»، این نعل را بکشید. ببینید این شخصیت، شخصیت کمی نیست در تاریخ! که با پیراهن پیغمبر عثمان را به می‌ریزد، و وقتی که خلاف محاسبات سیاسی خودش امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک دفعه جایگزین می‌شود با همین پیراهن عثمان می‌بینید که جنگ راه می‌اندازد!

### هم عصر با ولایت بودن حجاب است

جنگی که توان بسیار زیادی، چه به جهت رزمی و از آن مهم‌تر چه به جهت سیاسی از جامعه خالی می‌کند؛ یعنی توان بسیار زیادی به جهت سیاسی، و معرفتی از جامعه می‌گیرد؛ انرژی جامعه را می‌گیرد به این لحاظ. شما نگاه بکنید و خودتان را بگذارید در آن فضای مربوطه، تا بتوانید درک بکنید. شما فکر بکنید که یک کسانی که، حالا ما الان در فاصله دوری از تاریخ قرار گرفته‌ایم و داریم در این مقطع تاریخی می‌گوییم که امیرالمؤمنین! چه کسی با امیرالمؤمنین قابل مقایسه است اصلاً؟ جامعه آن زمان که این فکر را نمی‌کند این طوری. خوب این‌ها با علی تیله بازی می‌کرده‌اند! کما این که سید روح‌الله، سید روح‌الله هرچند نسل‌ها بگذرد امام خمینی می‌شود! برای رفقا آقا روح‌الله است. کسانی بودند که با همدیگر داشتند هفت سنگ بازی می‌کردند و چه بازی می‌کردند! با هم بودند این‌ها!

و می‌بینید که اتفاقاً همین هم عصری اتفاقاً خیلی از اوقات حجاب است. نمی‌تواند قبول بکند، لذا آخرین جایی که به انقلاب می‌پیوندد خمین است؛ یعنی آخرین نقطه‌ای که به انقلاب پیوند می‌خورد خمین است. نمی‌توانند که قبول بکنند که آقا روح‌الله خودمان است! توی کوچه‌ها بوده است! ما دیگر او را می‌شناسیم که! این به جهت این شما هم عصری را دقت کنید.

ببینید شما برای این که یک مقدار قضیه واضح بشود، بلا تشبیه، بلا تشبیه و با هزار تا بلا تشبیه! شما فرض بکنید که مثلاً بعد از امام، آقای هاشمی پشت سر آقای خامنه‌ای نمی‌ایستاد. و خودش یک دارودسته تشکیل می‌داد. الان ممکن است که تثبیت شده باشد که اگر آقای هاشمی بخواهد پایش را بگذارد آن طرف یکدفعه

امت حزب الله قضیه را شال گردن می کنند! وگرنه خود فرض بفرمایید که آقای هاشمی وزیر جنگ؛ یعنی نماینده امام در جنگ و فلان ... مگر پیامبر نماینده نداشت در جنگ؟ زییر!

سیف الاسلام لقبی بوده است که خود پیغمبر به این داده بوده اند. شوخی نیست! اینها کنار امیرالمؤمنین هستند و قد و قواره آنها نزدیک امیرالمؤمنین است. قد و قواره خودشان هم این چنین است. لااقل در درک اجتماعی این چنین هستند اینها. طلحه همین جوری است. عایشه بالاخره ام المؤمنین است به استناد قرآنی. یعنی **وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ** (احزاب: ۶)؛ آخر ازواج پیغمبر معروف هستند به ام المؤمنین. خب جامعه با چنین چیزی سروکار دارد و این خط را عوض کردن عایشه، و طلحه و زییر و فلان و اینها ... که با چه سیاستی خود طلحه و زییر عملاً بُر خوردند در یک سیستم دیگری، که عمر و عثمان چه کار کردند که اینها در یک سیستم دیگری بُر خوردند این هم سر جای خودش، به یک مناسبت تاریخی این بحثها باید انجام بشود.

شما می آید می بینید این توان سیاسی به قدری زیاد می شود که شما در بیان نهج البلاغه می آید و می گوید که... و خیلیها گیج شدند در وسط جنگ جمل.

شما ببینید در داستان حارث بن حوط که یکی از اصحاب امیر المؤمنین است. می آید به امیر المؤمنین می گوید که تو فکر می کنی که اصحاب جمل بر خطا هستند و تو درست می گویی؟ تو این طور فکر می کنی در مورد من که من این جوری فکر می کنم؟ یعنی من هم این جوری فکر نمی کنم که آنها بر خطا هستند و تو برحق هستی. که حضرت آن بیان عظیم را می گویند که، می گویند که سرت را بگیر بالا...

يَا حَارِثُ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرَّتْ إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفِ أَهْلَهُ وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفِ مَنْ أَتَاهُ؛ تو همه اش سرت را پایین انداخته ای و متحیر شده ای. سرت را بالا بگیر، حق روشن است به شرطی که تو ببینی.

باید حق را بشناسی، اهلش را بشناسی، باطل را بشناسی، اهلش را بشناسی. باز دلش آرام نمی گیرد، می گوید که من هم می روم با سعید ابن مالک و عبدالله بن عمر، کنج اعتزالی می گزینم، اصلاً خودم را از این سیستم جدا

می‌کنم. از این انتخاب. می‌گویند تو و سعید ابن مالک و عبدالله بن عمر هر سه تان با هم غلط می‌کنید که چنین کاری نکنید.

سعید ابن مالک و عبدالله بن عمر این‌ها دو تا اشتباه دارند می‌کنند، **لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يُخْذِلَا الْبَاطِلَ**؛ نه حق را یاری می‌کنند و نه باطل را رسوا می‌کنند. خوب که چی مثلاً که من می‌روم کنج اعتزال؟ که این فرهنگ اعتزال‌گزینی، فرهنگ ابوموسی اشعری‌ای است.

این طور نیست که حق مخفی باشد این قدر که آدم بگوید که حق کو؟ آقا من حق را نمی‌بینم. و می‌روم یک گوشه‌ای. برو بگرد حق را بشناس، و اهلش را بشناس.

بیشترین نصاب روایات مربوط به اعتزال در فهمیدن حق مربوط به ابوموسی اشعری است. یعنی در روایت ابوموسی اشعری هستند. و این فرهنگ که من چه می‌دانم حق کجا هست؟ پس من هم می‌روم یک گوشه‌ای می‌نشینم. این طوری نیست که آدم فکر کند که من می‌روم یک گوشه‌ای گیر می‌آورم و می‌نشینم که مثل سعید ابن مالک و عبدالله بن عمر.

می‌دانید چه توان سیاسی دارد می‌گیرد از حضرت امیر؟ و از جامعه اسلامی؟ و چه دودستگی را دارد ایجاد می‌کند؟ و به رهبریت چه کسی؟ به رهبریت یک زن.

حالا توی این فضاها هست که شما یک بیاناتی دارید از حضرت امیر که می‌ترسم بیان ضایع بشود و می‌گذارم برای ابتدای هفته آینده که ببینید کاملش چه هست.

ولی باید این توضیحات را در ذهنتان داشته باشید، حیف شد این توضیحاتی که الان می‌گوییم، باید در ذهنتان نگه دارید، تا وقتی آن بیان را می‌خوانید قشنگ شیوه رهبری امیرالمؤمنین دارد اعمال می‌شود در اینجا جا بیفتد. پس با این فرض، قضیه خیلی توضیحات متفاوتی پیدا می‌کند.

**اخلاق، مهار انسان‌ها، نه یکسان‌سازی آدم‌ها!**

(سؤال) دقیقاً یک سری نکات مهمی است که یک موقع‌هایی به یک مناسبت‌هایی اشاره شده بود که اصلاً اخلاق، یک چیزی است که وقتی توصیه به اخلاق می‌کنی باید طرف این توصیه اخلاقی را بگیرد و در مورد فرد خودش پیاده بکند. اما بعضی آدم‌ها را می‌بینی که توصیه به سکوت می‌کنی، در حالی که اصلاً خودش همین جوری ساکت است. حالا داری باز هم این را توصیه به سکوت می‌کنی! یا بعضی‌ها هستند که خوش مشرب هستند، حرف زیاد می‌زنند و باید آن توصیه به سکوت در مدل او تبدیل بشود به این که هزل و هجو نگو. نه این که تو الان ببین این را که مثل بچه آرام نشسته یک گوشه و همین جوری هم حرف نمی‌زند اصلاً. تا آن آدمی که همین جوری اصلاً حرف می‌زند!

اخلاق copy-past کردن نیست. من نمی‌دانم آن مواقعی که راجع به نوح و ابراهیم صحبت می‌کردم یادتان هست یا نه، تفاوت‌های حتی نوح با ابراهیم؟

با این که دارد **وانا لشیعته ابراهیم**؛ جزء شیعیان نوح ابراهیم است.

یک تفاوت‌هایی که قرآن اصلاً دقیق شده وحشتناک است. یعنی شما می‌فهمید تفاوت را. اینکه ما به هر جهت باید، حالا یک موقع برخورد با معصوم داریم، ماها باید خودمان را بشناسیم، شخصیت خودمان را بشناسیم نه این که من بد اخلاق هستم! من داد می‌زنم مثلاً، من چه کار می‌کنم، من فحش می‌دهم! این‌ها را... ولی یک موقع هست که این اخلاق، فرضاً یک اخلاق برون‌گرا است، یک اخلاقی است که فرض بفرمایید که یک جاهایی تلخ می‌شود، خیلی هم تربیتی نیست. این‌ها را باید لحاظ کرد در توصیه‌های اخلاقی. زن باید راجع به شوهرش بداند و شوهر باید راجع به زن یک چیزهایی بداند. خیلی از اوقات نباید تحمیل‌های بیجا بکنند به جهت خلق. این‌ها هم سر جای خودش باید بحث شود. یعنی در ادامه بحث‌ها این‌ها هم هست.

---

۱. نهج البلاغه: نامه ۷۱

۲. همان، نامه ۶۱.

۳. همان، خطبه ۱۸۳.



---

۴. همان، نامه ۴۵.  
۵. همان، حکمت ۲۶۲.